



تماشاخانه

کیوان زرگری | کار نویسندگانه | keyvanzargari@yahoo.com



وزیر بهداشت: مردم فریب تبلیغات انتخاباتی را نخورند

با انتخاب ما ... به همه آرزوهایتان برسید

شهرنگ



ستاد انتخابات برای پیدا کردن مشکل پخش زنده مناظره ها از شر لوک هولمز کمک می گیرد

شهرنگ به ایران می آید!

شهرنگ هولمز به خبرنگار شهرنگ گفت: برای پیدا کردن کسی که این مشکل را به وجود آورده باید سوابق کاندیدها را بررسی کنیم. یک ضرب المثل شرقی می گوید: مناظره گزیده از پخش زنده و مژده می ترسه سپس ذره بینش را بیرون آورد و اسم کاندیدها را توی گوگل جستجو کرد

#مناظره_به_با_شود_چه_کسی_کله_پا_می_شود# #شهرنگ

فرهنگستان زبان معادل فارسی «رجل سیاسی» را مشخص کرد

سبیل سیاسی جایگزین رجل سیاسی شد!

شورای نگهبان از این پیشنهاد استقبال کرد و به خبرنگار شهرنگ گفت: اصلا این طوری تشخیص صلاحیت هم راحت تره
خبرنگار شهرنگ: آقای فرهنگستان این واژه را ما ساختم و شوخی است لطفا فحش ندهید

#زنان_فارسی_را_پاس_بداریم_و_غیر_فارسی_را_هم_شهرنگ

گمشده ها

مناظره دوم... وعده برگزار کنسترت در یکی از ستادها



مجرى: بعد از برگزاری موفقیت آمیز نخستین مناظره و باز خورد های خوب آن در جامعه تصمیم گرفتیم مناظره های بعدی را هم تندتر برگزار کنیم. در مناظره امروز من سوالی طرح می کنم و همگی دوستان تک به تک نظرشان را در مورد آن موضوع بیان می کنند موافقت یا هر چه کاندید بپایه!

مجرى: خوب، سوال اول، به نظر شما کدام شغل جزو مشاغل پرخطر محسوب می شود و برای بهبود وضع کاری آن شغل چه برنامهای دارید؟

روحانی: به نظر من ریاست جمهوری خودش پرخطرترین شغل در این کشور است یعنی شما کافی است فقط به سرنوشت سه رئیس جمهوری قبل از من دقت کنید می بینید کار من چقدر کار ریسکی ای است. متاسفانه من در این خصوص کاری از دستم برنماید جز این که بنشینم به سرنوشت و آینده محتمل خودم فکر کنم.

رئیس: من تا حالا به شغل و کار اجرایی فکر نکردم. این حرفها من را میخورد. گفته بودم تو شعار ما شغل درست می کنی اما شغل پرخطر تویر نامه ها بنویسد تا نگار من اگر کمکنه در مناظره بعدی به این سوال جواب میدم. قابلیف: خیلی عجیبه چون به نظر من هم همان جوابی که جناب روحانی گفت درسته و این امکان نداره که من یا بشون موافق باشم. برای برستیم بده اصلا حالا شده دیگه فقط من این نکته را اضافه می کنم که برای کاهش خطر این شغل برنامهای مردمی دارم اون هم این است که خودم به جای دیگران جانشینی می کنم. میله داغ را می گیرم و داخل گود می ریزم و سختی و مرارت رئیس جمهوری را به جان می خرم که مردم ناغال در این آتش نسوزند. در واقع خودم را قوتوس وار فدا می کنم.

میر سلیم: به میرم املی، من با تجربه و ویژه در امر نجات غریق و امور وابسته و بیوسه فکر می کنم. زیر آبی رفتن خیلی شغل سخت و جانفرسای است. باید تله پاتیلتی فراهم کرد عزیزانی که زیر آبی می روند بدون ترس به سطح آب برگردند.

جهانگیری: فعلا کسی به جناب روحانی حرفی زنده که من مجبور به پاسخگویی بشم من هم در مناظره بعدی عرض می کنم. هاشمی طبعاً من هنوز فکر می کنم اشتباه شده و من در انتخابات شوراهای نام کرده بودم باور کنید جوابهای من هم مربوط به سوالات شوراهاست.

مجرى نظر شما در مورد برگزاری کنسترت چیست؟

رئیس: بنده یک پدر خانمی دارم که مجبورم نظر ایشان در مورد برگزاری کنسترت در مشهد را در سراسر کشور اجرایی کنم. ریاست جمهوری جای خودش اما ما را با پدر خاتم دعوتی نماندیم تا.

هاشمی طبعاً تا وقتی که در تهران سالن مناسب نداریم. بیخشم من هنوز تهران موندنم تا وقتی سالن مناسب در کشور ساخته نشود باید جلوی کنسترت ها بگیریم.

جهانگیری: خیلی هم خوب است. من صدبار به این وزیر ارشاد گفتم مرا با خودش ببرد اما مدام جواد ظریف را می برد.

میر سلیم: اگر تماشاچی ها دو انگشتی دست بزنند، مشکلی نداره اما در غیر این صورت باید همه کنسترت ها لغو شوند. قابلیف: بستگی داره به زمان اجرا. از نزدیک انتخابات باشه یا تو ستاد من برگزار بشه بعد از انتخابات باشه اصلا برگزار نشه تابع زمان و مکان باید باشه.

روحانی: کلید کنسترت توجیب من هست اما قفلش نه با کلیدی که تو جیب مننه. در بعضی سالن ها باز میشه اما کلید برخی سالن ها در برخی شهرستان ها تو جیب من نیست. قفلش هم بقیه زن از خودتون بپرین.

کوچه سوم

جواد غذایی | بابای سعید کم مانده بود پاشنه در از جایش دریاورد. ما این طرف در منتظر بودیم که اگر بابای سعید موفق شد وارد بشود، اول مامان با تابه بزند توی سسرش، بابا جفت پا برود تو شکمش و من از پشت دستهایش را ببندم. داخل نامه در صلاحیت سعید که منتشر کرده بودم، علت های مهم زیادی مطرح شده بود. مثلا چند سال پدرش قاچاقچی سوزن ته گرد بوده طرف سه روز بررسی صلاحیت، همه جیک و پوکشان در آمده بود. مخصوصا روی پدرش خیلی تمرکز کرده بودند. مادر سعید بعد از دیدن نامه روی دیوار آن هم با مهر و امضای عالی ترین نهاد مملکت قهر کرده بود. معلوم شد طی سفرهای خارجه برای آوردن سوزن ته گرد دو پسر با نژاد ایرانی-گرجستانی به جمعیت کره زمین اضافه کرده است. فهمیدم تأیید صلاحیت الکی الکی هم نیست. آدمی که پدرش سوزن ته گرد و چهار تا خلاف ریز را نتواند پنهان کند، معلوم است صلاحیت ندارد. از قدیم می گویند: گنجشک چیه رئیس جمهورش چی باشه.

کوچه دوم

ارمغان زمان فشمی | جابجایی
امروز بگویم به شما حرف حماسی ای کاش نبیندند به من انگ سیاسی انگار کسی نیست در ایران سر جایش
دکتر بی بازار طلا و مس و آهن تاجر شده اسپانسر فخر سیاسی
باید که بگویند هنرمند به ساسی وقتی که تتلو بشود فلسفه پرداز
فعال سیاسی شده در حاشیه رانده باید بشود فکر به این وضع اسفناک

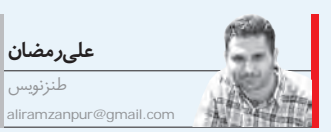
کوچه اول

علی اکبر محمد خانی | چند شب پیش من و خانومم توی خونه به شکل مشتمز کنندهای تهیه کردیم که به یوز ناویم ما هم از ترس سریع قتمه زیر پتوی گلیافت. حالا توی اون وضعیت، خانومم گیر داده بود «هن کاهومی خوام» من گفتم: «خنصف شیبی زیر پتو دزدانندان مسلح بالای سر من، کاهواز کجا بیارم؟» «خنصف» «خه هرقوت ایسترج می گیرم، باید کاهوسکنجین بخورم و گر نه جیع می زیم.» من گفتم: «منظور ت ایسترسه داری؟» گفت: «حالا هر چی بالایام کاهومی خوام» هیچی مجبورم کرد سینه خیز زیر پتوی آشپز خونه بران کاهوسکنجین بیارم بعد با اولین گازی که از کاهوپر داشت، چنان صدای چرچی بلند شد که من فهمیدم او بعد پتو را روی سر من کشید و گفت: «توی این وضع مشتمز کننده، باهمدیگه چه نسبتی دارید؟» ما گفتم: «بیخشید، خودت با ما چه نسبتی داری؟» «دزد کارت شناسایی در آورد» گفت: «من دزدم.» ما گفتم: «خب ما هم زن و شوهریم.» «دزد ده گفت: «از کجا بدویم و اینا؟» هیچی دیگه چاره ای نبود، مجبور شدیم به پنجاهی بخاریم کف دست دزده تا بی خیال ما چرا بشه می خوام بگم مدارک شناسایی تون همیشه همراهتون باشه لازم می شه بالآخره

کلنگی ها

مرد خوش حالی فروش

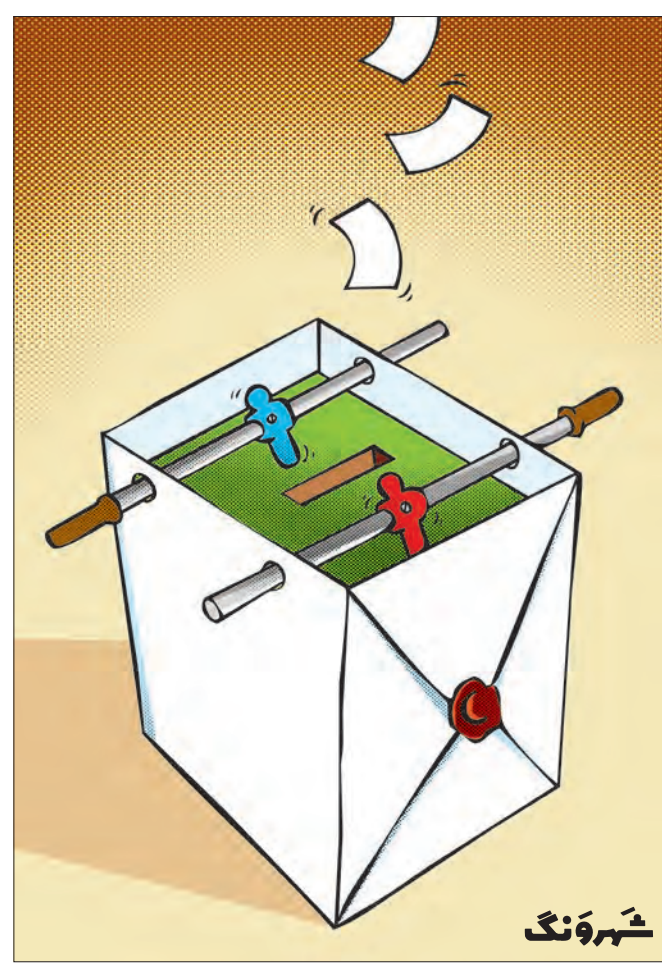
خندیدن ما نبود و ریسه می رفت. همین که جوکش تمام می شد، آن قدر می خندید که ضعف می کرد. وقت هایی که قهقهه می زد، چشم های شهلاش تنگ می شد و پوست نقره ای اش کش می آمد.
عاشق آزمایشگاهش بود. هیچ وقت دفتر معلم ها نمی رفت. مستقیم از آزمایشگاه می آمد سر کلاس و به محض تمام شدن کلاس، دوباره برمی گشت از آزمایشگاه. در ظلمات زیر زمین، آزمایشگاه آقای فکور مثل یک باغ سرسبز بود. از زمین تا سقف پر بود از گلدان هایی که خودش می کاشت و رویشان تحقیق علمی می کرد. فقط حیف که هواش گرفته بود و همین که وارد آزمایشگاه می شدیم، چرتمان می گرفت. دم گرم گلخانه و آرامش بهشتی که داشت، تمام کلاس را در هیروت فرو می برد. تنها کلاسی بود که برای تمام شدنش لحظه شماری نمی کردیم. هیچ کس متوجه گذر زمان نمی شد. آزمایشگاه مثل سرزمین عجایب بود. به محض گذشتن از در، همه چیز فرق می کرد. محبت و مهربانی آقای فکور ما را هم باهمدیگر مهربان تر می کرد. دیگر کسی با کسی دعوا نمی کرد. همه فقط لیختن می زدند.
آقای فکور دست به خیر هم بود. به خرج خودش یک هواکش بزرگ برای آزمایشگاه خرید تا دود و اکش ها کسی را مسموم نکند. با این حال باز هم بخارهای رنگی از هوا نمی رفت. زنگ تفریح یا وقت هایی که کلاسی در کار



آقای فکور، معلم علوم و آزمایشگاهمان بود. استخوانی و کشیده با موهای پر کلایگی. یک روپوش هزار رنگ هم داشت که آن قدر نتایج آزمایش رویش ریخته بود، دیگر چیزی از سفیدی اش به چشم نمی آمد. خنده از لیش نمی افتاد. بسه هر بهانه ای می گفت: خنده بر هر درد بی درمان، دو است و بعد هم خودش غش می خندید. فرقی نمی کرد زنگ اول باشد یا آخر، همیشه پر انرژی و سر حال بود. مثل نسور ضبط شده درس را از حفظ می گفت. کلمات را جویده جویده می گفت و با دست و پایش جملات را کامل می کرد. موقع حرف زدن، همزمان روی هوا محتوای صحبت هایش را می کشید و وقتی می خواست حرف را عوض کند، شکل های فرضی قبلی را در هوا پاک می کرد. تند تند فرمول ها را روی تخته می کشید، مواد را روی هم می ریخت و از تماشا و اکش ها دیوانه می شد. بعضی وقت ها چند دقیقه قفل می کرد روی قل قل و بخار جادویی که از سر طرف بیرون می ریخت. بعد ناگهان از آن حال بیرون می آمد و یک جوک تعریف می کرد. جوک هایش یک چیز خنده دار داشت که ما نمی فهمیدیم، خودش اما در بند

شهر فرنگ

داود صفری | کار نویسندگانه



شهرنگ